



# تئوریهای صدق

□ عبدالحسین خسروپناه

صدق و کذب در زمره مهمترین مباحث معرفت‌شناسی به شمار آمده است و از دیرباز محل توجه بوده است. این بحث در ابتدا بیشتر درباره تعیین معیار صدق و کذب بود اما کم‌کم اندیشمندان با نگاهی دوباره به تأمل درباره چیستی صدق و کذب پرداختند. قدیمی‌ترین نظریه‌ای که درباره چیستی صدق ارائه شده، «نظریه مطابقت» است. این نظریه با وجود طرفداران بسیار در سده‌های اخیر با چالشهایی روبرو شد که موجب گردید تا نظریه‌های دیگری در باب صدق ارائه شود. مهمترین این نظریه‌ها عبارتند از تلازم، پراگماتیسم، نسبییت و کاهشگرا. نوشتار حاضر به طور مختصر به ارائه نظریه‌های صدق می‌پردازد. در هر مورد پس از بیان نظریه، نقدهای فشرده آن از منظر صاحب‌نظران غربی و مسلمان بیان می‌شود.

\* \* \*

#### مقدمه

ارزش شناخت که مشتمل بر ملاک تمییز حقایق از اوهام و شناخت حقیقی از غیرحقیقی است از شاخه‌های مهم معرفت‌شناسی به‌شمار می‌رود. آدمیان آنگاه که به خطای پاره‌ای از اندیشه‌ها دست یافتند و اختلاف معرفتی را میان عالمان مشاهده کردند، به فکر چاره‌ای برای کشف حقیقت و صحیح از خطا و سقم شدند، ولی قبل از پی‌جویی معیار شناخت، تبیین چیستی صدق و تعریف حقیقت ضرورت دارد. تعریف صدق (Definition) به تحلیل ماهوی و معنایی صدق می‌پردازد و جنبه ثبوتی دارد و معیار صدق (Criterion) به ارائه ابزار و ملاکی برای تشخیص صدق از کذب و حقیقت از خطا می‌پردازد. تفکیک بین معیار و تعریف صدق نزد فیلسوفان اسلامی و غربی مورد توجه بوده است، برای نمونه پوپر در این زمینه می‌گوید:

«یک نکته دارای اهمیت قطعی است: اینکه بدانیم صدق به چه معناست - یا فلان گزاره تحت کدام شرایط راست است - غیر از این است و باید از این مسئله به وضوح فرق گذاشته شود که وسیله یا ملاکی در اختیار داشته باشیم که به قطعیت بگوییم فلان گزاره آیا راست است یا دروغ... فی المثل ممکن است بدانیم مقصودمان از گوشت سالم و گوشت فاسد چیست اما شاید دست‌کم در بعضی موارد ندانیم که چگونه باید یکی را از دیگری تمییز داد... به همین وجه، هر پزشکی

کمابیش می‌داند که غرض از سل چیست اما ممکن است همیشه موفق به تشخیص آن بیماری نشود.<sup>(۱)</sup>

استاد مطهری و استاد جوادی آملی نیز دقیقاً به این نکته عنایت داشته و قائل به تفکیک معیار ثبوتی و اثباتی شدند.<sup>(۲)</sup>

### فصل اول: مبنای تئوریهای صدق

تئوریهای صدق همانند هر بحث دیگری به مبادی و پیش‌فرضها و اکتسیوم‌های معینی وابستگی دارند، به همین دلیل در این نوشتار قبل از بیان رویکردهای مختلف اندیشمندان اسلامی و غربی در باب ماهیت صدق به بیان آن مقدمات می‌پردازیم:

۱. مسئله صدق و کذب و حقیقت و خطا، ناظر به ادراک حصولی است و اندیشه‌های حضوری تخصصاً از محل بحث صدق خارجند زیرا در علوم حصولی، وساطت مفهومی میان عالم و معلوم خارجی تحقق دارد و به همین دلیل صدق و کذب و مطابقت و عدم مطابقت اندیشه با واقع معنا پیدا می‌کند، ولی در علم حضوری، عالم مستقیماً با معلوم خارجی تماس پیدا می‌کند و خطا در آن راه ندارد.

۲. صدق و کذب در وادی تصورات و مفاهیم مفرده که خالی از نسبت و محمول و حکمند جریان ندارد زیرا مفاهیم و صور ذهنی مفرده از محکی خودشان حکایت دارند، اما از تحقق و عدم تحقق محکی حکایتی ندارند، به همین دلیل مفاهیم همیشه با محکی بالذات خود تطابق دارند و خطا در آن راه ندارد.

به تعبیر دکارت صورت علمی اگر در حد ذات خود و بدون ربط و نسبت آن به امر دیگر ملاحظه شود نمی‌تواند خطا باشد.<sup>(۳)</sup>

۳. صدق و حقیقت در فلسفه، معرفت‌شناسی و منطق در معانی مختلف به کار رفته‌اند. فارابی حق را به معنای مطابقت گفتار با واقع، موجود محقق بالفعل و موجود غیر باطل گرفته است.<sup>(۴)</sup> ابن‌سینا نیز در الهیات شفا به این سه معنا اشاره می‌کند.<sup>(۵)</sup> مرحوم شیخ محمدتقی آملی در شرح منظومه به تفاوت صدق و حق پرداخته و خبر مطابق را صادق و مطابق را حق خوانده است.<sup>(۶)</sup> پاره‌ای از فیلسوفان غربی نیز میان حق و صدق تفاوت قائلند، حقیقت را وصف چیز حقیقی و صدق را وصف گوینده حق دانسته‌اند.<sup>(۷)</sup> و اما صدق و حقیقت در مبحث ارزش‌شناخت به معنای واحدی به کار می‌روند.

۴. صدق در علوم ادبی به دو معنا به کار رفته است: ۱. مطابقت خبر با اعتقاد مخبر ۲. مطابقت خبر با واقع<sup>(۸)</sup>؛ یعنی صدق اخلاقی و صدق منطقی یا صدق مخبری و صدق خبری. صدق اخلاقی وصف گوینده است؛ بدین معنا که گوینده قضیه‌ای را بر زبان جاری می‌کند که خود به

صدق آن و مطابقت آن با واقع و نفس الامر اعتقاد دارد ولی صدق منطقی و معرفت‌شناختی، وصف قضیه است و به معنای مطابقت قضیه با واقع و نفس الامر گرفته می‌شود. چنانکه اهل منطق گفته‌اند: «ان القضیه لقول محتمل الصدق ای مطابقة الواقع و الکذب عدما»<sup>(۹)</sup> صدق و کذب در مبحث ارزش شناخت، صدق و کذب خبری و منطقی است.

### فصل دوم: رویکردهای چیستی صدق

مسئله چیستی صدق از آغاز حیات فلسفه مورد توجه حکیمان و اهل منطق بوده، ولی در دو قرن اخیر یعنی از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به پژوهش و چالش کشیده شده است. برخی از معرفت‌شناسان، تعریف سنتی یعنی نظریه مطابقت را پذیرفتند و گروه‌های دیگری به مناقشه در آن پرداخته و به تئوریهای جدیدی از قبیل: تلائم، عملگرا، نظریه معنایی، نسبیت‌گرا و نظریات کاهش‌گرا رو آوردند. البته امروز نظریه‌های مطابقت، تلائم و عملگرا را به عنوان نظریه‌های سنتی معرفی می‌کنند و ما اینک به توصیف و تبیین و نقد مهمترین نظریه‌های صدق می‌پردازیم:

#### الف. تئوری مطابقت (Correspondence Theory)

این رویکرد یکی از معروفترین تئوریهای صدق است که به عنوان نظریه کلاسیک، مقبول بسیاری از متفکران مشرق و مغرب زمین قرار گرفته است. افلاطون در رساله سوفیست، ارسطو در متافیزیک، عموم فلاسفه مدرسی و منطق‌دانان قرون وسطایی و نوافلاطونیان و رواقیان و پاره‌ای از فیلسوفان معاصر غرب چون راسل و ویتگنشتاین، متقدم و معتقد به اتمیزم منطقی بودند و جورج ادوارد مور، استین، تارسکی، پوپر و... بر این دیدگاه تأکید داشتند<sup>(۱۰)</sup> و حتی شکاکان یونان باستان با پیش فرض تئوری صدق و نظریه مطابقت به ارائه سفسطه‌های خود پرداختند. افلاطون در رساله سوفیست می‌گوید:

بیگانه: ولی پندار نادرست، پنداری است برخلاف آنچه هست. مگر غیر از این است؟

ته‌ئه تئوس: آری، برخلاف آنچه هست.

بیگانه: پس پندار نادرست این است که آدمی نباشنده را در نظر بیاورد و تصور کند.

ته‌ئه تئوس: بی‌گمان.<sup>(۱۱)</sup>

ارسطو نیز در متافیزیک به تفسیر صدق و نظریه مطابقت می‌پردازد و چنین می‌نگارد: اما در واقع وجود هیچ چیز «میانی» در بین دو نقیض نیز امکان ندارد، بلکه درباره یک چیز، باید یک چیز را - هرچه باشد - یا ایجاب کرد یا سلب، این نیز هنگامی روشن می‌شود که ما تعریف کنیم که صدق و کذب چیست؟ زیرا گفتن اینکه «موجود» نیست یا «ناموجود» هست، دروغ است اما اینکه «موجود» هست و «ناموجود» نیست، راست است.<sup>(۱۲)</sup>

حکما، متکلمان و اهل منطق اسلامی نیز همین دیدگاه را گسترش دادند و صدق را به معنای مطابقت با واقع و کذب را به معنای عدم مطابقت با واقع تفسیر کرده‌اند.<sup>(۱۳)</sup>

#### اشکالات نظریه تطابق

تئوری مطابقت علی‌رغم مدافعان فراوان در فلسفه اسلامی و اروپایی از سوی پاره‌ای از نویسندگان مورد اعتراض قرار گرفت. این اشکالات منشاء گرایش برخی از مکاتب فلسفی و معرفت‌شناسی به تئوریهای دیگر صدق شد. اینک به پاره‌ای از نقدهای این نظریه می‌پردازیم: اشکال ۱. یکی از مهمترین اشکالات نظریه مطابقت، ابهام در مفهوم تطابق و مطابقت است. مفسران تئوری مطابقت از این واژه تفسیرهای گوناگون عرضه کرده‌اند. این تفسیر منشاء ابهام‌زایی در آن شده است، برای نمونه ارسطو، پیوند مداوم قضیه با واقع و نفس الامر را پیشنهاد می‌دهد.<sup>(۱۴)</sup>

لایب‌نیس از طریق جواهر فرد و منادها به تفسیر مطابقت اقدام می‌کند.<sup>(۱۵)</sup>

آز دو کیویچ نیز در باب ابهام مفهوم مطابقت می‌نویسد: «البته مراد این نیست که خود فکر با واقعیتی که وصف می‌کند عیناً یکی است، شاید مقصود این باشد که فکر با واقع شباهت دارد و انعکاسی از آن است ولی حتی این تعبیر از مطابقت فکر با واقع هم در نظر بعضی از فیلسوفان باطل است. اینها می‌پرسند چگونه فکر شبیه چیزی می‌شود که بالکل با آن مغایر است و چگونه فکر که فقط دارای بعد زمانی است و بعد دیگری ندارد شبیه چیزی است که مقید به مکان است یا چگونه فکر شبیه به مکعب یا آبشار نیاگارا می‌شود.»

مدافعان تعریف متعارف در پاسخ این انتقاد تذکر می‌دهند که جریانی که عمل تفکر است با مضمون تفکر دو تاست و تأکید می‌کنند که برای حقیقت داشتن فکر، لازم نیست که جریان عمل تفکر شبیه واقعیت باشد بلکه مضمون فکر باید با آن شباهت داشته باشد. ولی معترضان می‌گویند. مفهوم شباهت مفهوم واضحی نیست زیرا معین نمی‌کند که شباهت بین مضمون فکر و واقعیت چه اندازه باید باشد تا بتوان آن را فکر حقیقی خواند. همین امر سبب شد تا این تعریف فاقد معنی محصل باشد.<sup>(۱۶)</sup>

جنگالهایی که فیلسوفان اسلامی در باب وجود ذهنی داشتند به تئوری مطابقت و تفسیر آن برگشت دارند، زیرا عموم حکما، مطابقت را به رابطه ماهوی معلوم بالذات با معلوم بالعرض تفسیر می‌کردند و صدرالمتألهین اشکال اندراج ماهیت ذهنیه در بیش از یک مقوله را با تفاوت حمل اولی و شایع حل کردند.<sup>(۱۷)</sup>

پاسخ: حق مطلب آن است که مفهوم مطابقت آن‌گونه که مخالفان قصه‌هایی را سروده‌اند، مبهم نیست و معنای مطابقت گزاره یا عقیده و یا حکم با واقع و نفس الامر این است که آنچه

گوینده ابراز داشته است یا در ذهن سپرده، همان چیزی است که در عالم واقع تحقق یافته است. به تعبیر دیگر، حکایت تام از محکی خارجی و نفس الامری دارد و واقع را همان گونه که هست، نشان می دهد. محقق دوانی در این باره می نویسد: «المطابقة مع ذی الصورة بمعنى ان الصورة تکون مأخوذة منه و کاشفة منه»<sup>(۱۸)</sup> و نیز می نویسد: «ان کل صورة مطابق لذیها و مبدء لانکشافه و هما متحدان ذاتاً و متغایران اعتباراً بناءً على الاتحاد الذاتى بين العلم و المعلوم» شایان ذکر است که همه صور ذهنی اعم از تصویری و تصدیقی و قضیه ای، صادق و کاذب مطابقت حکایی به معنای عام دارند و صرف نظر از تحقق و عدم تحقق محکی، نشان دهنده محکی هستند، ولی مطابقت حکایی به معنای خاص یعنی حکایت از تحقق و عدم تحقق محکی، مخصوص قضایا و تصدیقات است. این مطلب مورد توجه و تأکید عموم علمای منطق قرار گرفته است.<sup>(۱۹)</sup>

اشکال ۲. برخی دیگر از متفکران در مقام رد تعریف متعارف حقیقت بر این باورند که اصلاً ممکن نیست بتوان معلوم کرد که اندیشه های ما مطابق با واقع است یا نه، بنابراین مفهوم حقیقت به عنوان مطابقت فکر با واقع، مطلوبی غیر قابل حصول است، این عقیده مبتنی بر دلایل شکاکان قدیم است.<sup>(۲۰)</sup> به عقیده کسنوفانس، آدمی هرگز نمی تواند به حقیقت کلی برسد و آنچه وی می پندارد که همه حقیقت است در واقع جز سایه ای از آن در پندار و اندیشه آدمی نیست، معرفت برای انسان بتدریج دست می دهد.<sup>(۲۱)</sup>

پاسخ: این اشکال با دفع شبهات شکاکان قابل دفع است، زیرا اولاً ارائه استدلال جهت نفی اعتبار، ملاک صحت و سقم گزاره ها با پیش فرض پذیرش ملاک استدلال انجام شده است. ثانیاً در درون استدلالی که شکاکان قدیم به کار می برند، استحاله دور و تسلسل مورد استناد قرار گرفته است. ثالثاً در معیار شناخت با اثبات تصدیقات ضروری الصدق و اثبات مطابقت بدیهیات اولیه با واقع، بسیاری از شبهات دفع می شود.

اشکال ۳. تعریف حقیقت به مطابقت با واقع و خارج، جامع افراد نیست زیرا قضایای ریاضی، ذهنی، تاریخی و نفسانی را شامل نمی شود. چرا که حقایق ریاضی و نفسانی، وجود خارجی ندارند و موضوع قضایای تاریخی نیز زایل شده است، به همین جهت تطابق و عدم تطابق بر این دسته از قضایا صادق نخواهد بود.<sup>(۲۲)</sup>

این شبهه از دیرباز ذهن حکمای اسلامی را مشغول ساخته و منشاء طرح نظریه نفس الامر و بسط آن شده است و بر این اساس گستره وسیعی برای نفس الامر مطرح ساختند و آن را اعم از ذهن و خارج، حال و گذشته و آینده دانسته اند. در نتیجه برای قضایای ریاضی، ذهنی، تاریخی و نفسانی می توان نفس الامر فرض کرد.

اشکال ۴. مهمترین شبهه ای که گریبانگیر نظریه مطابقت شده پارادوکس دروغگوست. رگه های این پارادوکس که تقریرهای گوناگون دارد در آثار فارابی و ابن سینا یافت می شود، ولی

به صورت جدیتر در آثار فخررازی، اثیرالدین ابهری، خواجه طوسی، کاتبی، تفتازانی، میرسید شریف جرجانی، دشتکی و دوانی مطرح شده است. طبق نظریه مطابقت، اقرار «همه حرفهای من دروغ است» تناقض آمیز است زیرا از صدق آن، کذب و از کذب آن، صدقش لازم می آید. اثیرالدین ابهری در تنزیل الافکار فی تعدیل الاسرار می نویسد: «ان قول القائل: كل كلامي كاذب في هذه الساعة اما ان يكون صادقاً او كاذباً، فان كان صادقاً لزم كذبه و صدقه و ان لم يكن صادقاً لزم ان يكون بعض افراد كلامه في هذه الساعة صادقاً ضرورة وجود كلامه في الخارج و ذلك القول ليس غير هذا الكلام اذ لا وجود لغيره في هذه الساعة، فتعين صدق هذا الكلام، فلزم صدقه و كذبه.»<sup>(۲۳)</sup>

اثیرالدین ابهری به این شبهه پاسخ می دهد ولی پاسخ وی مورد نقد خواجه طوسی قرار گرفته و در مقام تحقیق به پاسخ دیگری می پردازد.<sup>(۲۴)</sup> تفتازانی نیز در شرح المقاصد ضمن بیان تقریر دیگری از پارادوکس دروغگو و به تعبیر او مغالطه جذر اصم، پاسخ آن را ارائه می کند و در پایان بحث می نویسد: «لكن الصواب عندی فی هذه القضية ترك الجواب والاعتراف بالعجز عن حل الاشكال.»<sup>(۲۵)</sup> میرصدرالدین دشتکی و محقق دوانی نیز در رساله فی شبهة جذر الاصم<sup>(۲۶)</sup> و نهایت الكلام فی حل شبهة كل كلامي كاذب به تحقیق این مسئله پرداخته اند. حق مطلب در پاسخ به این است که اولاً پارادوکس دروغگو<sup>(۲۷)</sup> متناقض است و جملات متناقض باطلند و قضایای باطل همانند قضایای کاذب تنها حکایت بالمعنی الاعم دارند اما با واقع مطابقت ندارند. ثانیاً ظهور کلام و قضیه کل کلامی کاذب این است که مشمول خود نگردد زیرا وقتی گوینده موضوع یعنی کل کلامی را تلفظ می کند تمام گزاره هایی را که تاکنون گفته است، شامل می شود. اشکالات دیگری در نظریه مطابقت مطرح شده که در جزوه معرفت شناسی فلسفی، اخلاقی و دینی پاسخ داده شده است.<sup>(۲۸)</sup>

#### ب. تئوری تلائم (Coherence Theory)

تئوری تلائم یکی از نظریه های معروف سنتی در باب صدق است که پاره ای از فیلسوفان عقل گرا همچون: لایپ نیتس، اسپینوزا، هگل و برخی از فیلسوفان تجربی گرا و مدافعان اصالت تحقق منطقی نظیر: نویرا و همپل به جهت دشواریهای نظریه تطابق بدان رو آورده اند. البته عده ای از فیلسوفان معاصر چون برادلی، رشر و دائر نیز از اصل انسجام گرایی دفاع کرده و تقریرهای جدیدی از آن ارائه نموده اند. تئوری تلائم و توافق با قرائتهای گوناگونی عرضه شده است، که مهمترین آنها از سوی جامعه شناسان و ایدئالیست ها مطرح گردیده است، طبق تقریر جامعه شناختی، صدق و حقیقت آن است که مقبولیت، تلائم همگانی و هویت جمعی داشته باشد. این تعریف از سوی اگوست کنت جامعه شناس فرانسوی و مؤسس فلسفه پوزیتویسم مطرح شده و با نظریه اجماع اهل سنت شباهت بسیار دارد.<sup>(۲۹)</sup> فیلیسین شاله نیز در کتاب

فلسفه علمی همین مطلب را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌نویسد: وصف بارز حقیقت این است که وفاق تمام افکار را در ذهن فرد و توافق تمام اذهان افراد جامعه انسانی را در یک زمان به حصول می‌آورد و وحدت معنوی ایجاد می‌کند.<sup>(۳۰)</sup>

برخی از محققان غربی برای مستدل ساختن این تئوری به مثال ذیل تمسک می‌کنند: مثلاً اگر من در سکوت شب، صدای ارتعاش مداومی را بشنوم و بخواهم بدانم که این صدا واقعی است یا دچار توهم شده‌ام، از دیگران که با من هستند می‌پرسم که آیا آنها هم می‌شنوند یا نه. اگر دیگران هم آن را بشنوند، حکم گوشه‌های خود را باور خواهم کرد. این مطلب و نظایر آن بعضی را بر آن داشته است که بگویند ملاک قطعی و تردیدناپذیر «اجماع و موافقت عام» است پس تعریف قول صادق عبارت خواهد بود از اجماع و قبول آن درباره آن.<sup>(۳۱)</sup> ایدئالیست‌ها در تبیین تئوری تلائم، قضیه‌ای را حقیقی و صادق می‌دانند که با قضایای قبلی که مورد پذیرش آنها واقع شده‌اند توافق داشته باشد و اگر اندیشه‌ای با سایر اندیشه‌ها ناسازگار باشد غلط شمرده می‌شود. بنابراین پذیرش باورهای نو بر پایه نحوه هماهنگی آن باورها با شناختی که پیشتر داشته‌ایم بستگی دارد و اگر بخشی از شناخت را هنگام پذیرفتن باوری نو واگذاریم، به سبب آن است که باور نو با بخش اعظم تجربه و شناخت ما بهتر از بخش وانهاده هماهنگ درمی‌آید. بدین سان، گفته می‌شود که در تاریخ علم، نظریه‌ها از آن رو به مثابه نظریه‌های «راست» برگزیده شده‌اند که بهتر از همه مکمل تنه اصلی شناخت علمی بودند، و نه از آن سبب که به مدد «امرواقع» تحقق پذیر بوده‌اند. بدین ترتیب، نظریه بطلمیوس درباره منظومه شمسی نه به این جهت به سود نظریه کوپرنیکی وانهاده شد که از سازگاری با امور واقع در می‌ماند زیرا که به قدر نظریه کوپرنیکی تبیین می‌کرد، بلکه از آن رو که دومی، همان‌گونه که خود کوپرنیک گفت «ساده‌تر» بود یعنی از اولی ظرافت ریاضی بیشتری داشت و افزوده هماهنگ‌تری بر مجموع علم بود.<sup>(۳۲)</sup>

پاره‌ای از متفکران مغرب‌زمین از جمله کواین در تحلیل ماهیت صدق به نظریه مطابقت اعتقاد دارند ولیکن تئوری تلائم و سازگاری را به‌عنوان ملاک احراز صدق معرفی می‌کنند.<sup>(۳۳)</sup>

### اشکالات تئوری تلائم

تقریر جامعه‌شناسانه از تئوری تلائم گرفتار اشکالات فراوانی است که به‌اختصار اشاره می‌شود: اولاً توافق همگانی و عمومیت، گاه نشانه و علامت صحت و صدق است اما عین حقیقت نیست، همچنان که اختلاف اندیشه‌ها دلیل بر بطلان آنها نیست. ثانیاً حقیقت داشتن یک عقیده، اگر به دست عموم افراد قرار گیرد منشاء عمومیت می‌شود نه اینکه عمومیت، علت حقیقت داشتن آن. ثالثاً در مواردی، پذیرش نظریه توافق مستلزم اجتماع نقضین است، برای نمونه زمین مرکزی هیئت بطلمیوس و خورشید مرکزی هیئت کوپرنیک مقبولیت عمومی



داشتند و صدق هر دو گزاره حقیقی که بر زمان مشخصی دلالت ندارد مستلزم اجتماع نقیضین است. نقد تقریر ایدئالیست‌ها از تئوری تلائم به شرح ذیل است: اولاً تئوری تلائم توان تشخیص و ترجیح یک سیستم فکری بر سیستم دیگر را که از نوعی هماهنگی و توافق داخلی برخوردارند، ندارد. ثانیاً اصل توافق، مبتنی بر اصول منطقی است که پذیرش و حقانیت آن اصول به نظریه تلائم بستگی ندارد.<sup>(۳۴)</sup> ثالثاً چه بسا دستگاهی از باورهای کاملاً همساز تشکیل شود در حالی که هر کدام از باورها با خیال‌پروری و دروغ‌سازی تحقق یافته‌اند.

#### ج: نظریه پراگماتیسم (Pragmatic Theory)

اصطلاح پراگماتیسم از واژه یونانی پراگما به معنی عمل (Action) مشتق شده و به عنوان یکی از تئوری‌های سنتی صدق نزد فیلسوفان و روان‌شناسانی چون چارلز پیرس، ویلیام جیمز و جان دیوئی مقبولیت یافته است. جیمز در کتاب پراگماتیسم در توضیح این رویکرد می‌نویسد: روش پراگماتیکی قبل از هر چیز، روشی است برای حل نزاع‌های متافیزیکی که در غیر این صورت می‌توانند پایان‌ناپذیر باشند. برای نمونه آیا جهان واحد است یا کثیر؟ مقدر است یا آزاد؟ مادی است یا روحی؟ اینها مفاهیمی هستند که هر کدام ممکن است درباره جهان صادق باشند یا نباشند، و نزاع بر سر چنین مفاهیمی پایان‌ناپذیر است. روش پراگماتیکی در چنین مواردی عبارت است از کوشش برای تفسیر هر مفهومی به کمک ردگیری پیامدهای عملی مربوط به آن. به این معنا که اگر هیچ‌گونه تفاوت عملی یافت نشود، در این صورت شقها و آلترناتیوهای مختلف عملاً دارای یک معنا هستند و هر نزاعی بیهوده است.<sup>(۳۵)</sup> یک عقیده تازه به همان نسبتی صحیح شمرده می‌شود که خواست انسان را برای جذب چیزهای نو مورد تجربه‌اش در گنجینه اعتقاداتش ارضا کند. بنابراین پراگماتیسم، نخست یک روش و سپس یک نظریه تکوینی درباره معنای حقیقت است. در نتیجه چیزی که بهتر از همه با هر جزء زندگی جور درآید و برای ما بهتر باشد، حقیقی است.<sup>(۳۶)</sup>

البته جیمز در جای دیگر کتابش تئوری مطابقت را می‌پذیرد و تصریح می‌کند که معنای حقیقت عبارت است از توافق ادراکات با واقعیت‌ها و کذب عبارت است از عدم توافق آنها با واقعیت. ولی از نظر تعقل‌گرایان، کسب تصور صحیح پایان کار محقق است و در مقابل پراگماتیسم سؤال همیشگی خویش را می‌کند که: به فرض یک تصور یا عقیده صحیح باشد، چه تفاوت مشخصی در اثر صحیح بودن آن در زندگی عملی شخص پدید می‌آید<sup>(۳۷)</sup> خلاصه آنکه ویلیام جیمز هم تفسیر متداول از حقیقت را می‌پذیرد و هم به تفسیر حقیقت به مصلحت و منفعت رومی آورد.<sup>(۳۸)</sup>

پراگماتیسم در برابر حکم این سؤال که آیا این عقیده درست است یا غلط؟ جواب می‌دهد که

اگر آن عقیده مؤید آن غرضی باشد که باعث شد که ما آن سؤال را مطرح کنیم در آن صورت صحیح است اگر مؤید آن غرض نباشد غلط است.<sup>(۳۹)</sup>

### اشکالات نظریه پراگماتیسم

تئوری عمل‌گرا از سوی بسیاری از منتقدان گرفتار نقد و نظر شد که به اختصار اشاره می‌شود: اولاً اصطلاح و مفاهیم سودمندی، کارآمدی، مفید بودن، صلاح عملی و مصلحت، مفاهیمی مبهم و کیفی‌اند و نظریه پردازان این تئوری یعنی پیرس، جیمز و دیوئی مقصود دقیق خود را از این واژه‌ها مشخص نساخته‌اند، آیا منظور آنها از این مفاهیم، تحقیق‌پذیری و ابطال‌ناپذیری گزاره‌هاست یا مطلق سودمندی و منفعت‌مدنظر است؟ بنابراین گزاره‌آزمون‌ناپذیر اگر با ملاکهای تجربی تحقیق‌پذیر نباشد ولی مفیدبخش باشد، صحیح و حقیقی تلقی می‌شود.<sup>(۴۰)</sup> علاوه بر اینکه مشخص نکرده‌اند که سودمندی عملی و اجتماعی منظور است یا سودمندی نظری.

در ضمن، قلمرو تأثیر عملی نیز معلوم نشده است اینکه آیا نفع دنیوی فقط است یا نفع اخروی نیز منظور است. ثانیاً منفعت داشتن و سودمندی به لحاظ منفعت فرد خاص، جامعه خاص یا همه جوامع، معنا و مصادیق گوناگونی دارد. زیرا مصالح و منافع هر فرد جامعه به لحاظ مقتضیات زمان و مکان تحول می‌یابند. لذا اگر حقیقت را به معنای منفعت و مصلحت بگیریم، طبعاً با تحول منفعت، حقیقت نیز تحول می‌پذیرد و پذیرش این مطلب به معنای مقبولیت نسبی‌گرایی است.

ثالثاً این نظریه قضیه‌ای را حقیقت می‌شمارد که ثمره و منفعت عملی داشته باشد، درحالی که خود قضیه «حقیقت یعنی منفعت و مفید بودن عملی» تنها جنبه نظری دارد و جزء حقایق عملی به حساب نمی‌آید.

رابعاً پراگماتیسمها در تعریف حقیقت به صلاح‌دید رفتار یا ارضای خواهش، محکوم به روان‌شناسی و حاکمیت آن بر منطق و معرفت‌شناسی شده‌اند. به تعبیر راسل، ملاحظات اخلاقی و روان‌شناسی را در مباحث منطقی قرار داده‌اند.<sup>(۴۱)</sup> به همین دلیل مسئله اساسی طرفداران نحله پراگماتیسم این است که چه مشخصاتی باعث می‌شود که مردم پاره‌ای از عقاید را صحیح و پاره‌ای را غلط بینگارند و کل هم و غم آنها کشف جنبه‌ها و علل روان‌شناختی مسائل باشد.

خامساً مهمترین پیامد نظریه پراگماتیسم آن است که داور نهایی هر دعوایی را زور و قدرت بدانیم، گرچه متکی بر عدالت نباشد. داروینیسیم اجتماعی و فلسفه کسانانی چون نیچه بر چنین پیش‌فرضی استوار است.

#### د. نظریه نسبیت (Relativite Theory)

یکی دیگر از دیدگاه‌های معرفت‌شناسان در باب حقیقت و شناخت حقیقی نظریه نسبی‌گرایان است. این گروه، ادراکات مطلقه را انکار کرده و به نسبیت معرفت و فهم حکم کرده‌اند و معرفت را زائیده برخورد دستگاه ادراکی با عالم خارج معرفی کرده‌اند. بدین معناکه شیء خارجی در دستگاه عصبی و ادراکی بشر اثر گذاشته و موجب فعل و انفعالات ذهنی می‌شود و به همین دلیل معرفت پدیدار می‌گردد. پس حقیقت زائیده برخورد و تأثیر متقابل عالم خارج با دستگاه ذهنی و ادراکی بشر است. نه معرفت مطابق با واقع.

چراکه واقعیت خارجی کما هو حقه در دستگاه ذهنی بشر ظاهر نمی‌شود. بنابراین، اولاً اختلاف اندیشه معلول اختلاف دستگاه‌های ادراکی بشر است و ثانیاً، زائیده اختلاف ظروف زمانی و مکانی که اشیای خارجی در آنها حضور دارند، است.<sup>(۴۲)</sup>

#### اشکالات نظریه نسبیت

۱. تا زمانی که واقعیت خارجی واحد و یکسان است، نمی‌توان از نسبیت ادراک و حقیقت سخن گفت و هر دو ادراک مخالف بلکه متباین و متضاد و متناقض را حقیقت پنداشت مثلاً در باب نظریه بطلمیوس و کوپرنیک، هم تئوری خورشیدگردشی و زمین مرکزی و هم تئوری خورشید مرکزی و زمین گردشی را حقیقت دانست. آری می‌توان همانند شکاکان و لادری‌گران از جهل خود نسبت به مطابقت یکی از دو اندیشه با واقعیت خارجی سخن گفت و با نداشتن ملاک تا ابد در کام شکاکیت غلتید، ولی براساس اصل استحالة اجتماع ضدین، نمی‌توان حقانیت هر دو اندیشه متضاد و متناقض را ادعا کرد.

۲. اگر حقیقت را به معنای نسبیت شناخت تفسیر کنیم پس حقیقت دانستن همین نظریه نیز به نسبیت می‌انجامد و به تغییر و تحویل کشیده می‌شود، زیرا ثابت دانستن این نظریه به معنای مطلق دانستن فی‌الجملة شناخت و نفی نسبیت شناخت و حقیقت است، و اگر این نظریه هم نسبی باشد و روزگاری به تغییر کشیده شود، باید نسبیت شناخت به مطلق دانستن شناخت بدل شود. پس به هر حال این نظریه خود را ذبح و نابود می‌کند.<sup>(۴۳)</sup>

۳. اشیا بر دو نوعند: اضافی و حقیقی. امور اضافی مانند مفاهیم بزرگی، کوچکی، بالایی و پایی، همگی نسبی و غیرحقیقی‌اند زیرا این امور، مفاهیم کیفی و غیرکمی هستند. سخن نسبی‌گرایان در باب نسبیت این مفاهیم صحیح است زیرا این امور ذاتاً و به لحاظ وجودی، اضافی و نسبی هستند ولی امور واقعی و حقیقی مانند مفاهیم ماهوی (به اصطلاح و تعریف دقیق) نمی‌توانند نسبی باشند.<sup>(۴۴)</sup>

۴. تاریخ علم گواهی می‌دهد که گاه با کمک متدلوزی و روش‌شناسی به خطای پاره‌ای از معرفتها و گزاره‌های پیشین پی می‌بریم، نه اینکه آن گزاره‌ها در ظرف خود صحیح باشند بلکه از همان زمان، مخالفت با واقع داشته‌اند. ولی ما انسانها به جهت آنکه در مطالعات خود به ابعاد خاصی از اشیای خارجی نظر می‌کنیم و نگاه جامع‌نگر نداریم، در فهم خود گرفتار خطا شده‌ایم. ۵. ما به بداهت معرفت‌شناختی به ثبات پاره‌ای از معارف یقین داریم. معارفی که همگان به آنها باور دارند، درحالی‌که به قول طرفداران نظریه نسبیت، ظرف زمان و مکان در خارج و دستگاه ادراکی بشر متفاوت است، مانند اصل استحاله اجتماع نقیضین یا اجتماع ضدین.

### ه. تئوری کاهشگرا

تئوری کاهشگرا و حشو‌اظهاری (Assertirely Redondancy) در مقابل نظریه‌های مطابقت، تلاثم و عمل‌گرا به زاید و حشو‌الفاظ صحیح، غلط و صدق و کذب است. سه تئوری یادشده بر این باورند که محمول صادق و کاذب حاکی از وصفی درباره جمله است، درحالی‌که طرفداران تئوری کاهشگرا چون رامسی و آیر بر این عقیده‌اند که صدق امر مستقلاً نیست و نوعی آشفتگی زبانی است. بنابراین جمله «زید آمد صحیح است» با «زید آمد» برابر است و واژه «صحیح است» قابل حذف است و تنها جنبه تأکیدی دارد زیرا وصفی زاید و حشو است. همچنان که جمله «زید نیامد غلط است» با «زید نیامد» برابر است و واژه «غلط است» قابل حذف است.

آیر فیلسوف معاصر انگلیسی در کتاب زبان، حقیقت و منطق که در سال ۱۹۳۶ تدوین کرده به تحقیق در باب چیستی حقیقت پرداخته است و آن را مسئله حقیقی تلقی نمی‌کند، و وصف صدق و کذب را زاید می‌شمارد وی در این باره می‌نویسد:

«حال اگر برگردیم به تحلیل حقیقت، می‌بینیم که در تمام جملات به صورت (ف) صادق است عبارت «صادق است» از لحاظ منطقی است. مثلاً وقتی می‌گوییم «ناصرالدین شاه مرده است صادق است» مقصود جز این نیست که «ناصرالدین شاه مرده است» همچنین وقتی می‌گوییم «قزوین پایتخت ایران است کذب است» مقصود جز این نیست که «قزوین پایتخت ایران نیست». به این قرار، گفتن اینکه قضیه‌ای صادق است همان است که آن را اظهار کنیم، و گفتن اینکه کاذب است همان است که نقیض آن را اظهار می‌کنیم و این نکته می‌رساند که کلمات «صادق» و «کاذب» مفهومی ندارد و در جمله فقط به علامت ایجاب و سلب می‌آید. در این صورت، طلب تحلیل مفهوم «حقیقت» از کسی، بی‌مورد خواهد بود. این نکته شاید از فرط وضوح احتیاج به ذکر نداشته باشد که اشتغال فلاسفه به «مسئله صدق و حقیقت» نشان می‌دهد که آنها از این نکته غافل بوده‌اند. عذر آنها این است که اشاره به حقیقت معمولاً در جملاتی واقع می‌شود که صورت لغوی آنها چنین القا می‌کند که لفظ «حقیقت» ما به ازای کیفیتی یا نسبتی واقعی است.

ملاحظه سطحی این جملات ممکن است شخص را وادارد که فرض کند در پرسش "حقیقت چیست؟" چیزی بیش از طلب تحلیل جمله "ف) صادق است" مضمون است. ولی وقتی به تحلیل جملات مورد بحث می‌رسیم می‌بینیم همیشه حاوی جملاتی فرعی هستند، به صورت "ف) صادق است" یا "ف) کاذب است" و هرگاه طوری تأویل شوند که این جملات فرعی بارز و مصرح گردد، دیگر بهره‌ای از حقیقت ندارند. پس چنین نتیجه می‌گیریم که مسئله حقیقت چنانکه معمولاً تصور می‌شود، وجود ندارد. تصور متداول از حقیقت به عنوان "کیفیتی واقعی" یا "نسبتی واقعی" مثل اغلب اشتباه‌های فلسفی، ناشی از عجز در تحلیل صحیح جمله‌هاست. (۴۵)

### نقد تئوری کاهشگرا

تئوری کاهشگرا و حشو و اطناب اظهاری، نوعی مخالفت با وجدان آدمی است زیرا: اولاً با وجدان تفاوت «زید آمد صحیح است» با «زید آمد» مشهود است. جمله اول علاوه بر حکایت از واقع، بر مطابقت نیز دلالت دارد، درحالی‌که جمله دوم تنها از واقع و نفس الامر حکایت می‌کند.

ثانیاً تئوری کاهشگرا اگر به گزاره‌های حملی صادق باشد در گزاره‌های شرطی اتصالی و شرطی انفصالی و قیاس استثنایی منطبق نسیت. در قیاس استثنایی گفته می‌شود اگر  $p$  صحیح باشد آنگاه  $q$  و لکن  $p$  صحیح است، پس  $q$  نیز صحیح است و یا اینکه:

اگر  $p$  صحیح باشد آنگاه  $q$  و لکن  $q$  صحیح نیست، پس  $p$  نیز صحیح نیست. حال اگر جمله‌های «صحیح است» و «صحیح نیست» از این دو قیاس حذف شوند استدلالها کاملاً بی اعتبار می‌شوند. ثالثاً اگر بپذیریم مهمترین پرسش در معرفت‌شناسی، مسئله ارزش شناخت و واقع‌نمایی اندیشه است، آنگاه سؤال از «حقیقت چیست» معنا پیدا می‌کند و تفسیرهای متعدد بر اهمیت آن می‌افزاید.

رابعاً ممکن است دو تعبیر  $p$  صادق است با  $p$  از نظر معادلات ریاضی در منطق صورت، برابر باشد ولی از نظر معنایی کاملاً متفاوتند. همان‌طور که دو جمله «این مثلث متساوی‌الاضلاع است» با «این مثلث متساوی‌الزوا یا است» از نظر منطق صورت برابرند ولی بار معنایی یکسانی ندارند.

### پی‌نوشتها

۱. پوپر، کارل. *جامعه باز و دشمنان آن*، ج ۴، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران - انتشارات خوارزمی ص ۱۲۷۶-۱۲۷۷.
۲. رک به: استاد مطهری، *مسئله شناخت*، تهران، انتشارات صدرا، ص ۱۹۴ و ۲۰۳ و شرح مبسوط منظومه، ج ۲، تهران، انتشارات حکمت ص ۴۱۶ و استاد جوادی‌آملی، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، انتشارات حوزه علمیه، ص ۴۵۳ و ۴۷۱.

۳. دکارت، رنه. تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۴۰.
۴. شرح المنظومه، قسم الحکمه، ج ۲/۱، تعلیق حسن حسن زاده آملی، ص ۹۸-۱۰۰.
۵. ابن سینا، الشفاء، الهیات، المقالة الاولى، الفصل الثامن، منشورات آية الله المرعشي النجفی، ص ۴۸.
۶. الاملی، شیخ محمد تقی. درر الفوائد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ص ۱۸۱.
۷. فولکیه، پل. فلسفه عمومی، ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۳۸-۳۳۹.
۸. تفتازانی، سعدالدین. کتاب المطول، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ص ۳۱-۳۵.
۹. شرح المنظومه، قسم المنطق، ص ۴۵ و حاشیه ملا عبدالله، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۵۴.
10. Paul, Edwards, the Encyclopedia of philosophy, (London, New york; 1967) Vol 2, P224-226.
۱۱. دوره آثار افلاطون، ج ۳، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ج دوم، ۱۳۶۷، ص ۱۵۰۸.
۱۲. ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرفالدین خراسانی، تهران، انتشارات حکمت، ص ۱۱۹.
۱۳. الاشارات و التنبيهات، ج ۱، ص ۱۱۲ و الشفاء، الهیات، ص ۴۸ و الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۸۹ و الجمع بین رأیی الحکیمین، ص ۸۰.
۱۴. ارسطو، متافیزیک، ص ۱۱۹.
15. Paul Edward s, vol 7, P. 72.
۱۶. آزدوکیویچ، مسائل و نظریات فلسفه، ترجمه منوچهر بزرگمهر، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، ص ۳۷-۳۶.
۱۷. علامه طباطبایی، بدهیه الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۳۰-۳۵.
۱۸. دوانی، ملاجلال الدین. العجالة (حاشیه الدوانی علی التهذیب)، قندهار، دارالاشاعه العربیه، ۱۳۵۹ ق. ص ۸۳.
۱۹. رک. به: شرح الشمسیه، ص ۱۱۷ و شرح التجرید قوشجی حاشیه کتاب، ص ۲۵۴ و شرح المواقف، ج ۱ و ۲، ص ۸۲-۸۱ و منطق و مباحث الفاظ، تعلیقات منطقیه میرداماد، ص ۲۹۰-۲۹۱.
۲۰. مسائل و نظریات فلسفه، ص ۳۸-۴۰.
۲۱. خراسانی، شرفالدین. نخستین فیلسوفان یونان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۷۱.
۲۲. شاله، فیلسین. فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ص ۲۴۹.
۲۳. منطق و مباحث الفاظ، تعدیل فی نقد تنزیل الافکار، ص ۲۳۵.
۲۴. همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.
۲۵. تفتازانی، سعدالدین. شرح المقاصد، ج ۴، بیروت، عالم الکتب، ص ۲۸۶-۲۸۷.
۲۶. دشتکی، میرصدرالدین. رساله فی الشبهه جذر الاصم، خردنامه صدر، ش ۵ و ۶، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۲۷. دوانی، جلال الدین. نهاییه الکلام فی حل شبهه کل کلامی کاذب، نامه مفید، ش ۵، ص ۱۲۴.
۲۸. جزوه معرفتشناسی فلسفی، اخلاقی و دینی اثر نگارنده در مؤسسه امام صادق، رشته تخصصی کلام اسلامی تدریس شده است.
۲۹. فلسفه عمومی، ص ۳۶۴-۳۶۵.
۳۰. رک. به: فلسفه علمی، فصل ارزش و حدود علم.
۳۱. مسائل و نظریات فلسفه، ص ۴۴.
۳۲. هرمن رندل، جان. و باکلر، جاستون. درآمدی به فلسفه، ترجمه امیرجلال الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش، ص ۱۳۷-۱۳۸.
۳۳. رک. به: مسائل و نظریات فلسفه، ص ۴۱.
۳۴. راسل، برتراند. مسائل فلسفه، انتشارات خوارزمی، ص ۱۵۴.
۳۵. جیمز، ویلیام. پراگماتیسیم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۰ به بعد.

۳۶. همان، ص ۴۶.
۳۷. همان، ص ۱۳۰-۱۳۳.
۳۸. اسکفلر، اسرائیل. چهار پراگماتیست، ترجمه محسن حکیمی، نشر مرکز، بخش دوم، ص ۱۴۹.
۳۹. راسل، برتراند. عرفان و منطق، ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ص ۱۳۱-۱۳۶.
۴۰. چهار پراگماتیست، ص ۱۴۰-۱۴۱.
۴۱. عرفان و منطق، ص ۱۳۶.
۴۲. فلسفتنا، ص ۱۴۲-۱۴۳ و اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۹۸، ۱۱۱ و ۱۱۴ و مسئله شناخت، ص ۱۸۱.
۴۳. همان و معرفت‌شناسی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی، ص ۲۱۴-۲۱۵.
۴۴. نظریة المعرفة، ص ۲۲۷-۲۲۸.
۴۵. آیر، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، ص ۱۱۱-۱۱۳.